

سیری اجمالی در تأملات «مارتین هایدگر»

بسم الله الرحمن الرحيم

مارتین هایدگر، فیلسوف آلمانی، متفکری است مشهور و مهجور؛ مشهور است از این حیث که در تاریخ، فرهنگ، هنر، فلسفه و سیاست بیشترین مقالات و مطالب درباره ی او و اندیشه هایش نگاشته شده و می شود، اما او در عین این شهرت عالمگیر، بسیار غریب و مهجور می نماید، چون تفکر او همواره در محاق فرو می رود و به عبارت روشن تر و صریح تر، زبان ناآشنای هایدگر و بیان شاعرانه او و همراه این دو، عمل سیاسی کوتاه مدتش، چون حجابی بر اندیشه های وی تلقی می شود و آراء عمیق و پر طمطراق او را مستور می کند. راقم این سطور در نظر دارد با عبور از موانع مذکور، مطالبی کوتاه را در خصوص این فیلسوف طرح نماید.

هایدگر در آغاز راه تفکر فلسفی خود بزرگترین دغدغه و اضطراب خویش را آشکار می کند. او با تفاوت نهادن بین وجود (Sein) و موجود (Seinendes)، تفلسفات خویش را به سمت پرسش از وجود سوق می دهد. و سال های عمر خویش را برای یافتن پاسخ پرسش «وجود چیست؟» صرف می کند. برای یافتن پاسخ این سوال بنیادین باید از «وجود حاضر و انضمامی انسانی» که هایدگر آن را دازین (Dasein) می نامد آغاز کرد. کتاب سترگ «وجود و زمان» که شاهکاری از تحلیل های گام به گام و سیستماتیک محسوب می شود به شرح احوالات «دازین» اختصاص دارد. «وجود و زمان» کتابی است در شهر توانایی های «دازین اصیل» و ناتوانی های «دازین غیر اصیل». هایدگر که نظر به «ابر مرد» نیچه و «انسان ابراهیمی» کی یر کگور دارد، دازین اصیل را مدح می کند و به ذمّ انسان متوسط و فرومایه یا دازین غیر اصیل کمر می بندد. هایدگر در وجود و زمان موضوعات اساسی و بغرنجی را مورد تأمل قرار می دهد از آن جمله می توان به «روزمرگی»، «ترس آگاهی»، «مرگ آگاهی»، «تاریخمندی» و «زمانمندی» اشاره کرد. این فیلسوف آلمانی در اندیشه ورزی خود سعی دارد بر اساس سه اصل «تحویل و تقلیل»، «ترکیب ابداعی»، «نفی و تهافت» به حقیقت متقرّب گردد. در ابتدا به تحلیل دازین می پردازد، در مرحله ی دوم وجود را در افق زمان به نظاره می نشیند و بالاخره در مرحله ی سوم یعنی

مرحله ی «تهافت و ویرانگری» به نقد تاریخ متافیزیک و مابعدالطبیعه همت می گمارد؛ این راهیست که او در درس های نیمسال تابستانی ۱۹۲۸ در دانشگاه ماربورگ که عنوان آن «بنیادهای آغازین مابعدالطبیعی منطق با عزیمت از لاینیتس» و نیز رساله «درباره ی ذات دلیل» آغاز کرده بود، و تا آخرین آثارش این راه را با کوششی مضاعف ادامه می دهد.

هایدگر در صدد این امر است که پس از طی مراتب وجود به زمان مطلق و از زمان به وجود مطلق متصف گردد. بنابراین این پرسش بسیار مهم را طرح می کند «که آیا راهی وجود دارد که از زمان سرآغازین به معنای وجود رسید؟» اما او در این مرحله دریافته بود که با زبان متافیزیک نمی توان به این مهم نائل شد چون انسان در عالم روزمره سوژکتیو و نیست انگار هموار در وطله ی گرداب هولناک «موجود بینی» غرق شده است و زبانی دیگر باید تا از این وضع مهلک عبور یابد. حاصل سال ها تلاش هایدگر و رویکرد او به تاریخ متافیزیک موجبات پدیدار گشتن آثار متعددی را فراهم می کند که می توان به آثار زیر اشاره کرد:

«وجهه نظر افلاطون در باب حقیقت»، «کانت و مسئله ی مابعدالطبیعه»، «متافیزیک چیست؟»، «مفاهیم بنیادی متافیزیک» و...

در پندار فیلسوفانه ی مارتین هایدگر، افلاطون آغازگر متافیزیک محسوب می شود افلاطون در تمثیل مغاره ی خود که شرح آن در کتاب هشتم «جمهور» آمده است، معیار حقیقت را تطبیق سایه ها با نور حقیقت می پندارد و نه با خود حقیقت. از اینجا دو امر در نزد افلاطون ملاک حقیقت قرار می گیرد، یکی روش و دیگری تطابق ذهن و شیء، اما در نزد فیلسوفان پیش سقراطی، حقیقت معادل بود با لفظ «آلتیئا» که از ترکیب «آلفا» و «لتیئا» درست شده است. «لتیئا» به معنای «پوشیدگی»، «ستر» و «حجاب» و «آلفا» که در زبان یونانی از ادات نفی محسوب می شود. بنابراین آلتیئا به معنای نامستوری، ناپوشیدگی و کشف المحجوب است یعنی حقیقت در هر مرتبه ای از مراتب کشف حجابی است که در آن مرتبه وجود دارد اما افلاطون با تغییر معنای حقیقت، مسیر تفکر را منحرف می کند.

فیلسوف دیگری که به زعم هایدگر حائز اهمیت فوق العاده ایست «نیچه» است که معکوس افلاطون محسوب می شود، نیچه وارونه ی افلاطون است. افلاطون توجه انسان را از عالم محسوس به عالم مثال جلب کرد اما نیچه این توجه را از عالم بالا به عالم سفلی برمی گرداند و پراتزی را که افلاطون گشوده بود را می بندد، نیچه برای هایدگر یادآور نام یک فیلسوف نیست، بلکه نام یک دوره است؛ دوره ی تسلط بشر بر زمین، دوره ایی که انسان تکنیکی تجسم «اراده ی معطوف به قدرت» نیچه می شود، لکن سؤال اساسی اینجاست که این «اراده ی معطوف به قدرت»، اراده و قدرت را برای چه چیز می خواهد؟ پاسخ این است که برای اعمال اراده و قدرت بیشتر بنابراین بهتر است که بگوییم «اراده ی معطوف به اراده»، هایدگر در صدد واضح کردن این امر است که بشر در یک سیکل بسته مدام سرعت اعمال اراده و قدرت خود را بیشتر می کند. اما هیچ حقیقتی از حقایق آغازین عالم بر او منکشف نمی گردد.

این سؤال هنوز مطرح است که «متافیزیک چیست؟»

متافیزیک در واقع راهیست که افلاطون و ارسطو گشودند، ابن سینائیان پیمودند، کسانی چون گالیله و دکارت و لایب نیتس ادامه دادند نهایتاً به سلطه ی عدد و دانش های جدید و چیرگی تکنیک رسید.

تکنیک از دریچه ی نگاه هایدگر یعنی قالب و چارچوب Ge-stell سیطره بر جهان، انسان تکنیکی که بیش از این «اراده ی معطوف به اراده» نامیده شد موجودات را در چارچوب، اسکلت و قالب می ریزد تا آن ها را بهتر تصرف کند اما این امر در نزد یونانیان نخستین این گونه نبوده است، هایدگر در بازگشت به یونان نخستین نشان می دهد که آن چه در نزد آنها ابزار محسوب می شود «تخنه» Techne است، زمانی تخنه (هنر و صنعت) فقط نام تکنولوژی نبود بلکه با دو معنا به کار می رفت، اول هنری که موجب تکمیل و ترمیم طبیعت می شد، دوم هنری که کارش محاکات و تقلید از طبیعت بود. اما ابزار مدرن یا تکنولوژی در عین تخریب طبیعت، پیچیدگی ایی را بر خود حاکم کرده که راه آن را از تخنه جدا ساخته است.

هایدگر که از علم، متافیزیک و تکنولوژی یکسره مایوس گشته بود به سراغ زبان و شعر می رود تا گمشده ی خویش که همانا «وجود» است را در آنجا جستجو کند، به عقیده ی هایدگر «زبان خانه ی وجود است» و زبان حقیقی نزد شعرا وجود دارد، بنابراین شاعر سخن گوی وجود است و این استعداد را دارد که در عین دور افتادگی تاریخی انسان از اصل، به وجود تقرب جوید و در انتظار آن بنشیند.

هایدگر در واپسین افکار فلسفی خود، دریافته بود که انسان فقط در ساحت آماده گری می تواند تأثیر گذار باشد او بر این امر وقوف یافته بود که فلسفه دیگر نخواهد توانست تغییری بلاواسطه در وضع جهان امروز ایجاد کند و تکان عدیده ایی به آن بدهد. هایدگر در نهایت راه پر مشقت و طولانی فلسفه ی خود به این نظر می رسد که: «تنها هنوز خدایی است که می تواند ما را نجات بخشد، تنها مفر ما این است که در تفکر و شاعری آمادگی خود را برای ظهور خدا یا غیاب خدا در افول برانگیزیم».